

هو العليم

# دو حیثیت ربوبی و بندگی در امام و ولی الهی

شرح دعای ابو حمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۴ - مجلس شانزدهم

بیانات

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی  
قدس الله سره



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

**عَظْمُ يَا سَيِّدِي أَمَلِي وَ سَاءَ عَمَلِي فَأَعْظِنِي مِنْ عَفْوِكَ بِمِقْدَارِ أَمَلِي وَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِأَسْوَأِ عَمَلِي؛ فَإِنَّ  
كَرَمَكَ يَجِلُّ عَنْ مُجَازَاتِ الْمُذْنِبِينَ وَ حِلْمَكَ يَكْتَبُرُ عَنْ مُكَافَاتِ الْمُقْصِرِينَ.<sup>۱</sup>**

عظیم است ای سید من آرزو و تمنای من، و بد و ناشایست است کردار و کارهای من، پس از مقدار عفو خودت و از درجه عفو خودت، به آن میزانی که آرزوی مرا برآورده کند به من عطا کن، و به گناهان من نگاه مکن و به کردار ناشایست من نظر مینداز و آن را به حساب نیاور، زیرا کرم تو اجل است از اینکه گناهکاران را عقوبت کند و بردباری تو و حلم نسبت به کردار بندگان، بزرگتر از این است که آن افرادی را که کوتاهی می کنند در ادای تکلیف نسبت به تو و ادای تکلیف نسبت به خود و مصلحت و سعادت خود، آنها را به مجازات برساند و مکافات کند.

خب این فقرات تا حدودی در این شبها با رفقا صحبت شد، ظاهراً امشب شب آخر است حالا تا خدا چه بخواهد، و در این شبها با همین کلمات خوش بودیم و احساس ما بر این است که ای کاش این ایام و ایالی مبارکه امتداد پیدا می کرد و همینطور صحبتهای ما، ارتباطات ما، و مطالبی که رد و بدل می شد و می شود، در حول و حوش همین مطالب باشد.

شما فکر کنید در طول شبانه روز چقدر صحبت می کنید؟ با این و با آن و با آن، این همه را شده یک ضبط در کیفیتان بگذارید صبح، حالا ماه مبارک که تمام شد این را یک امتحان بکنید، یک ضبط در جیتان بگذارید صبح که از خواب بلند می شوید، حالا شب که برای قیام لیل و اداء نماز و امثال ذلک حالا صبح که می خواهید بروید وارد در صحنه اجتماع بشوید، اجتماع شخصی، خانوادگی و بعد اجتماع بیرون، یک ضبط بگذارید یواشکی این تا شب هر کی صحبت می کند، با هر کی حرف می زنید، با هر کی چیز می کنید همه را این ضبط یادداشت کند، شب اینها را گوش بدهید، یک مرور کنید، آنوقت ببینید چه دستگیرتان می شود، خوب است انسان از این کارها گاهی بکند، سابق بزرگان می گفتند، به شاگردانشان از این مطالب و از این دستورها می دادند، البته دستورهای اکیدتر، که خب من شاید خیلی از اینها را در برنامه ها و دستورات مرحوم آقا

<sup>۱</sup> ۱. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد (دعای ابو حمزه ثمالی) ج ۲، ص ۵۸۴.

نمی‌دیدم، ولی خب قبلی‌ها خیلی مطالبی داشتند، خیلی مسائلی داشتند.

یک روز یادم است مرحوم آقا درد دل می‌کردند، درد دل می‌کردند و نمی‌دانم حالا غیر از من هم کسی بود یا نبود، یا شاید بودند، از بعضی از دوستان شاید هم بودند، می‌گفتند این اساتید سابق وقتی یکی می‌آمد پیششان، اول کاری که می‌کردند می‌گفتند که هر چی دارایی و سرمایه داری بردار بیاور، هر چی داری بردار بیاور، خب طبعا طرف از دو حال خارج نبود، یا می‌دید که هوا پس است دمش را می‌گذاشت روی کولش و الفرار، می‌رفت و دیگر هم پیدایش نمی‌شد، یا اینکه می‌دید نه! بالاخره خب آیا ارزشش را دارد یا ندارد؟! یعنی من شبها می‌دانید راجع به این قضیه تاکید می‌کردم حالا این یک نمونه‌اش، این هم این، مصداقش، شاهد حیّ و حاضرش، این همه من می‌گفتم که باید انسان آن مقصد را کعبه آمالش قرار بدهد، و تمام تصرفاتش، کارهایش، برنامه‌هایش، در راستای آن هدف باید جهت‌گیری پیدا کند، به آن طرف باید سمت‌گیری پیدا کند، ها! به آن قضیه این برای همین مطلب بود که آدم بفهمد آنچه را که در نیت دارد چقدر برایش ارزش دارد.

برای امام سجاد علیه السلام ارزش دارد، حضرت می‌فرماید که عظم یا سیدی املی، آرزوی خیلی بزرگی را در سر دارم، حضرت سجاد علیه السلام هم کسی نیست که به مسئله وارد نباشد، وقتی دارد این حرف را به خدا عرضه می‌دارد که امام است، به مقام ولایت کبرای الهیه رسیده، تمام عالم وجود زیر نگین اون دارد الان می‌چرخد، قضیه شوخی نیست، پس معلوم است راست می‌گوید، درست دارد می‌گوید، درست دارد مناجات می‌کند، می‌گوید عظم یا سیدی املی، آرزوی خیلی عظیمی من در دل و در سر دارم.

خب این آرزو چیه؟ به همه دنیا که رسیدی شما، شمای امام سجاد علیه السلام، به عالم ماده که اشراف داری، به عالم ملک و ملکوت که اشراف داری، نه تنها اشراف داری یک اشراف علمی، بلکه اشراف شما نسبت به عالم ملک و ملکوت اشراف عینی و اشراف حضوری است و به عنوان علم حضوری که همان حصه‌ای از وجود است این اطلاع شما و این اشراف شما وجود دارد. این به خاطر این مسئله است.

شما که یک همچین مطلبی را داری، آنوقت چطور؟ این چه مسئله‌ای است که شما در ذهن داری و داری به خدا عرضه می‌کنی و گریه هم می‌کنی، گریه هم می‌کنی و می‌گویی خدایا دست بردار نیستم، من می‌خواهم به جمال تو برسم، من می‌خواهم به کمال تو برسم خب مگر نرسیدی؟ مگر امام سجاد علیه السلام نرسیده و دارد این حرفها را می‌زند؟ رسیده، ولی این رسیدن، رسیدن ثابت و پایدار نیست، از کجا؟ کی تضمین کرده؟ کی آمده تضمین کرده و گارانتی داده به امام سجاد علیه السلام، حالا که شما رفتید و به این مقام قرب رسیدید دیگر تمام شد هر کاری که دلت می‌خواهد برو بکن؟ هر گونه عملی که می‌خواهی دیگر برو انجام بده، هر رفتاری که می‌خواهی دیگر در پیش بگیر!، ها؟ کی یک همچین گارانتی داده؟ هیچکس.

امام سجاد علیه السلام، ما چقدر نسبت به آینده خودمان نگرانیم؟ چقدر نگرانیم؟ می‌گوییم بابا ما کی

هستیم در این دنیا؟ اصلا عددی به حساب می‌آییم یا نمی‌آییم؟ گاهی اوقات آدم از خودش خنده‌اش می‌گیرد، واقعا از خودش خنده‌اش می‌گیرد، از حرفهایش خنده‌اش می‌گیرد، گاهی اوقات آدم از حرفهای بقیه خنده‌اش می‌گیرد، که اصلا خب ما واقعا کی هستیم و چی هستیم و چه رقمی در این دنیا هستیم بلند شویم بیاییم، اصلا جوری قضیه برایمان مطرح است که انگار شیطان می‌خواهد و سوسه کند که اصلا ولش کن، اصلا تو این حرفها را برای چی داری می‌زنی؟ ولش کن، اینها برای یک عده خاص است، فقط یک معصومین و یک عده خاصی از پیامبران آن هم، نه همه پیامبران، یک چند نفری و حالا اولیا و عرفایی که این لطف الهی شامل حالشان شده و دیگر حساب آنها جداست.

یعنی یک همچنین حالی برای آدم پیدا می‌شود ولی بعد می‌گوییم نه آقا خب درست است یک همچنین وضعیتی داریم ولی خب چه کنیم که ائمه ما، بزرگان، اولیا ما، دارند می‌گویند بسم الله، خب دروغ که نمی‌گویند، یا دارند سر ما را شیره می‌مالند و کلاه می‌گذارند؟ دارند یک جوری با ما بازی می‌کنند، یا دارند جدی می‌گویند؟ می‌گویند آقا بسم الله! خب بیا چرا نمی‌آیی؟ سفره پهن است چرا نمی‌آیی؟ چرا نمی‌آیی سر این سفره بنشینی؟

مرحوم پدر ما می‌فرمود من کتابهایی که نوشتم خیال نکنید که من فقط برای شماها نوشتم، من برای آن زن نصرانی در آن طرف دنیا نوشتم این کتاب را، سفره برای همه پهن شده، برای همه این مسیر آماده شده، منتهی ما به واسطه عدم اطلاعمان نسبت به قضایا و از یک طرف که خب البته ناشی می‌شود از توجه به کثرات و به تعلقات دنیا و به گرفتاری‌ها از این طرف، این باعث می‌شود که این قضیه به آن اهمیتی که دارد در نزد ما جلوه نکند، می‌گوییم آه خدا! اصلا حرفش را هم نزن آقا، اصلا حرفش را هم نزن! این برای فویش یک عده‌ای بوده، یک عده خاصی بوده، یک افرادی بوده اصلا حرفش را هم نزن.

به قول مرحوم آقا شیخ حسین حلی مرحوم آیت الله و آن عالم بزرگ و متضلع که مرحوم آقا نقل می‌کردند که من مانند ایشان، متبحر در فقه ندیدم!، در آن سنواتی که ایشان چیز بودند، و هفت سال هم پیش ایشان درس خواندند دیگر، هفت سال و خورده‌ای، اختیارات مکاسب، تا آنجایی که یاد می‌آید، و اجتهاد و تقلید که همین اجتهاد و تقلید که الان طبع شده همین درسهایی است که مدتی ایشان پیش مرحوم حاج حسین حلی خواندند، مرد خیلی بزرگی بود، مرد خیلی... من در آنجا در پاورقی آوردم چیزهایی، اگر رفقا مطالعه کنند اهل فضل و اهل علم، آنجا بعضی از چیزهایی را آوردم از ایشان، خصوصیات ایشان، و خیلی آدم بی‌هوایی بود، مرحوم حاج شیخ حسین حلی آدم بی‌هوایی بود، و قطعا و قطعا از مرحوم حکیم، آیت الله حکیم اعلم بود ولی جوری ابراز می‌کرد که هیچ باعث حساسیت و سوء ظن و بعضی از تخیلات و توهمات که طبعاً در اینگونه مجالها برای افراد پیدا می‌شود، به واسطه و سوسه خناسها و آن بادمجان دور قاب چینها و آنهایی که خلاصه

می آیند و دل و دین ما و ایمان ما را می گیرند و می برند و مرحوم آقا بارها ما را برحذر می داشتند از اطرافیان و می فرمودند الحذر از اطرافیاتان، الحذر.

این مرحوم آقا شیخ حسین، مرحوم آقا می فرمودند این مرد اینقدر بزرگ بود که وقتی که به این مطالبی که در ارتباط با عرفا و حالات عرفا و بزرگان و اینها می رسید خودش را اینقدر کوچک می کرد و اینقدر پایین می آورد و اینقدر خود را ناچیز می دید که ما می گفتیم شائبه یک نوع تظاهر است و تصنعاً دارد این الفاظ را مثلاً به کار می برد، این تعابیر را ایشان دارد به کار می برد، یک وقت در همین بحث اجتهاد و تقلید بود که در این روایتی که از امام صادق علیه السلام است **و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً علی هوی مطيعاً لامر مولاه**، اصلاً این روایت را آدم یک خرده فکر کند [می گوید] این چی چی است و ما کجائیم؟ حضرت چی دارد می فرماید ما در چه فضاهایی هستیم! اصلاً خودمان خنده مان می گیرد، خنده مان می گیرد، یعنی گفت از گریه کارم گذشته که دارم می خندم، از گریه ها گذشته، یعنی اینقدر هوا پس است و اینقدر اوضاع قاراشمیش است و اینقدر شیر تو شیر است که قضیه از گریه گذشته، فقط آدم خنده اش می گیرد، فقط خنده اش می گیرد، واقعا من که هنگ کردم نمی دانم بقیه ...، من که هنگ کردم و نمی دانم چه بگویم.

اگر امام صادق علیه السلام این را معیار قرار داده، ما که هنگ کردیم، فقط همین یک کلمه خیال می کنم تعبیر رسایی باشد برای ما فی الضمیر، ایشان می فرمودند مرحوم آقا شیخ حسین حلی وقتی که این عبارت را میخواند که شأن مرجعیت در چه حدی است و انسان باید چه مطالبی را رعایت کند، چه عوالمی را در نظر بگیرد، همین طور شروع می کرد اشک از چشمهایش ریختن [روی] این محاسنش و می گفت این یک مقامی است که خدا به بعضی از خاصان درگاه خودش از غیر معصومین، اصلاً صحبت معصومین نمی کرد، نه! از غیر از معصومین به خاصان درگاهش داده و من الاغ را چه به این که بخوایم اصلاً در این مجال فکر کنیم! ببینید، معلوم است این آدم اهل تصنع نیست، این آدمی که می آید اینجور صحبت می کند این مثل اینکه یک چیزی اینجایش هست، خلاصه یک چیزهایی خدا اینجا گذاشته، تو این، اینجوری نمی آید حرف بزندی، اینجوری نمی آید چیز کند.

من الاغ را چه به اینکه بیایم اصلاً راجع به این عوالم صحبت کنم، اصلاً راجع به اینها ...، این مربوط به یک عده خاصان درگاه و ...، این مرد بزرگ با این همه عظمت که اعلمیتش بر مرحوم آقای حکیم قطعی و مثل اظهر من الشمس بود بلند می شد می رفت در مجلس استفتاء مرحوم آقای حکیم به سوالات و چیزها جواب می داد، پاسخ نامه ها و مجلس استفتائی که همه دارند، سوالاتی که می آید سوالات فقهی و اینها، آقایان همه دارند، مجلسی دارند فضلاً همه می آیند می نشینند و صحبت می کنند و آن مطلب را به دست می آورند، و ایشان می آمد به عنوان مسئول مجلس استفتاء مرحوم آقای حکیم به سوالها جواب می داد.

کجا دیگر مثل اینها هست؟ کجا مثل اینها پیدا می شود؟ توجه کردید؟ کجا مثل اینها دیگر هست؟ گاه گاهی ما با بعضی از مطالب و فتاوا و برایمان یک ایملهایی می آید، وقتی نگاه می کنیم می بینیم فلان آقا فتوا داده میزنم دام در سرم!! به به به! ماشالله ماشالله! چی چی چی!

می گویم خب بالاخره انشالله مثل اینکه از علائم آخر زمان است، این مسائل مثل اینکه از علائم آخر الزمان است، این مسائل، این مطالب، خب امام سجاد علیه السلام این مسئله را فهمیده، متوجه شده، حالا کی به حضرت سجاد علیه السلام یک همچین گارانتی داده و تضمین داده که شما که الان به مقام امامت رسیدید دیگر کارت تمام شد؟ نه! یک همچین چیزی نیست، حضرت سجاد علیه السلام که تازه فهمیده آنجا چه خبر است، تازه فهمیده آن مقام ربوبی چیه، تازه فهمیده آن مقام انس چیه، تازه فهمیده مقام غیرت پروردگار چیه، تازه فهمیده که...، ما نمی فهمیم، ما فعلا داریم حرف می زنیم، خب می گویم اینقدر به ذهنمان رسیده و اینقدر بهمان گفتند و با همین هم خوشیم، با همین هم که می دانیم خوشیم، اما وقتی که یک شخص برود و به آن مقام برسد، آیا همین طرز تفکر را دارد که ما الان داریم؟ همین؟ یعنی همین برداشتی را نسبت به مقام ربوبی دارد که ما الان داریم؟ چرا امیر المومنین علیه السلام در تمام عمرش نگفت فزت و رب الکعبة، آن زمانی گفت فزت و رب الکعبة که شمشیر ابن الملجم آمد؟ آن موقع تازه دید که پرونده تمام شد، آن موقع، قبلا که نگفت.

هیچ امیر المومنین علیه السلام می گفت به بقیه من دیگر کارم تمام است و من دیگر هر کاری...، بله در مقام امامت **سلونی قبل ان تفقدونی فانی اعلم بطرق السماء من طرق الارض**، از این حرفها زیاد می زد، من اینم، من اینم، من اول کسی هستم، من چه هستم، اینها همه در مقام عز ربوبی بود که در آن مرتبه آن حیثیت در آنجا جلوه می کرد، ولی وقتی که امام به خود توجه می کند و آن حیثیت ربوبی تبدیل به حیثیت عبودیت می شود تمام این مطالب در اینجا ظهور پیدا می کند، امام سجاد علیه السلام که الان این دعای ابی حمزه را می خواند در مقام عبودیت است، در مقام تذلل است، در مقام هیچ ندیدن خود است که دارد این مطالب را به خدا عرضه می کند، اینجا دیگر مقامی نیست که انسان بخواهد برای خدا افتخار کند، خدایا من امامم، من چیم، من یک همچین قدرتی دارم، من شق القمر می کنم، من رد الشمس می کنم، خورشید را برمی گردانم، دیگر بالاتر از این چی می خواهی؟ خورشید را نگه داشت دیگر، همینطور نگه داشت! وایسا آقا! وایسا نمی خواهد بچرخ، بگذار نمازمان را بخوانیم بعد دوباره خودمان می چرخونیمت، نمی خواد بچرخ یعنی چی؟ یعنی الان هم من دارم تو را می گردانم! معنایش این است دیگر، الان که من دارم تو را نگه می دارم اگر می توانی خب بچرخ، اگر می توانی، قدرت دست خودت است خب بچرخ، خب چرا نمی چرخ؟ وقتی حضرت می زند ماه را دو نصف می کند یعنی منم الان نگهت داشتم، اگر نگه نداشتم، اگر نازی کند فرو ریزند قالبها، قالبها همه از بین...، اینی که الان ماه، ماه است، من نگهت داشتم بخوام نصفت می کنم، دوباره بخوام میچسبونمت،

حرکت و امی دارم، اینها همه دست من است.

خب حالا بیاید به خدا بگویید خدایا من یک همچین آدمی هستم، من یک همچین کسی هستم، خدا می گوید! پس در مقابل من هم قدرتی پیدا شد؟ در مقابل...؟ چند تا قدرت داریم در عالم؟ یکی قدرت من پروردگار و یک قدرت توی رسول الله؟ این نه! ما نداریم یک همچین چیزی، یک قدرت بیشتر در عالم نیست، یک علم بیشتر در عالم نیست، یک حیات بیشتر در عالم نیست، یک جلال بیشتر در عالم نیست، و یک جمال بیشتر در عالم نیست، فقط یکی است و توی رسول الله و توی علی بن ابیطالب که امیر المومنین هستی همان جمال واحد، همان قهاریت واحد و همان علم و قدرت و شعور و حیات واحد است که در اینجا آمده، دو تا نشده، الان اینجا این یک دونه لیوان است و این هم یک دونه لیوان است، دو تا است، اینها دو تاست، این نیست، یکی است که آمده و این ظهور خارجی به این شکل پیدا کرده، این ظهور خارجی یعنی چی؟ یعنی من آدمم ظهور پیدا کردم، من آدمم به این شکل ظهور پیدا کردم، من آدمم به صورت آصف بر خیا ظهور پیدا کردم آن زمان نگه داشتیم، من آدمم به صورت علی ظهور پیدا کردم و رد الشمس کردم، من آدمم به صورت سلیمان آن کار را کردم، من آدمم به صورت موسی عصای چوب را تبدیل به اژدها کردم، من آدمم به صورت عیسی مرده را زنده کردم، من بودم، عیسی مرده زنده نکرد، عیسی بدون من مثل یکی از افراد مثل شماس است، ما می توانیم الان زنده کنیم؟ ما می توانیم؟ نه بابا ما دستمان را هم نمی توانیم اینور کنیم، مثل یکی، هیچ تفاوتی ندارد، منتهی نیست ما چشممان بسته است نگاه به این قیافه می کنیم، این قیافه دو متری، یک متر و هشتاد و یک متر و هفتاد، که دارد اراده می کند و با این اراده دست یک مرتبه می بینیم مرده زنده شد، می گوئیم اوه اوه این حضرت عیسی بین بین بین، نگاه به آن پشت پرده نمی کنیم! نگاه به آن توربین که دارد می گردد و برق را در سد یا در نیروگاه دارد تولید می کند نمی کنیم، نگاه به این پنکه می کنیم، نگاه کن بین پنکه دارد می چرخد و باد می دهد و باد خنک می دهد، اینی که دارد پنکه باد خنک می دهد می گوئیم پس حتما یک الکتریسیته ای هست، یک نیروی برقی درش هست که دارد این کار را می کند، پریز را می کشیم می بینیم که وایستاد، ها این یک، دیگر نگاه نمی کنیم به اینکه آن توربین در نیروگاه الان دارد می چرخد، آن اگر نمی گردید که این الان بیچاره اینجا ایستاده بود، این که تولید گرما و سرما نمی کرد.

ما داریم نگاه به حضرت عیسی می کنیم، حضرت عیسی مرده زنده کرد، اوه اوه حضرت عیسی نگاه کن نگاه کن همچین چیز...، آدم عارف می ایستد وقتی حضرت عیسی مرده زنده می کند فقط نگاه می کند می گوید عجب خدایی! نمی گوید تو، نمی گوید تو زنده کردی، می گوید عجب خدایی بین چطور می کند! او دارد ظهور می کند، نگاه به امیر المومنین علیه السلام می کند، در قلعه خیبر را می کند می رود روش حالا بیاید رد شوید، **ما قلعت باب الخیبر بالقوة البشرية**، من در خیبر را به قوه بشریه...، علی اوه! علی کند، اوه اوه بیا

نگاه کن ببین، در قلعه خیبر را که چهل نفر می بستند و باز می کنند، اینطوری تعریف می کنند چه می دانم حالا با کم و زیادش، بالاخره جوری بود که مشخص بود مسئله بشری نیست، مسئله عادی نیست.

خب این علی کند؟ علی نکند، او کنده، نگاه کن ببین علی الان گرفته رد الشمس! خورشید را نگه داشته، ای داد بیداد، حالا بیایید نگهدارید ببینیم، در این دنیا یکی مثل علی علیه السلام پیدا شود بیاید خورشید را نگه دارد، بیاید نگه دارید، بله! عارف می تواند نگه دارد، ولی خدا می تواند نگه دارد، حالا اینها می کنند یا نمی کنند حالا دیگر یک حرف دیگر است، آن دیگر اینجور نیست. این یک مطلب است.

الان یک چیز یادم افتاد، در زمان چیز بود عبد السلام عارف بود، در زمان عبد السلام عارف بود نسبت به مرحوم آقای حکیم ظاهرا یک اختلافات و مسائلی پیش آمد، ایشان یک اعتراضاتی و چیزهایی داشتند و خلاصه بالاخره بر ایشان غضب کرد و ایشان را محصور کرد، این حکومتها محصور می کنند محصور خانگی! نداریم؟ محصور می کنند و در حبس خانگی و اینها نگه می دارند و گاهی اوقات شدید و خیلی شدید و اینها، از این کارها هستند و می کنند دیگر، ایشان هم آمد آقای حکیم را در حبس خانگی نگه داشت و بعد تضییق و فلان و برق را قطع کرد و نمی دانم فلان و بعد کم کم آب را قطع کردند و اصلا خطر جدی بود، خیلی...! چند روز از این قضیه گذشته بود به طوری که یادم است - من در آن موقع کوچک بودم و برای ما دوستان تعریف می کردند، دوستانی که در عراق بودند - می گفتند از پشت بام آب می بردند برای منزل آقای حکیم! از آنجا می بردند و حتی متعرض شدند و دیگر آمدند مامور روی پشت بام گذاشتند، مامور گذاشتند که کسی نتواند، خب از تشنگی آدم می میرد!

خیلی قضیه، قضیه سخت شد، دیگر همه به نگرانی افتادند، به دغدغه و نگرانی و اضطراب، چه می خواهد بشود، یکی از دوستان مرحوم آقای حداد، یکی از افراد، ایشان آمد، در کاظمین بود منزلش، الان هم در قید حیات است، ایشان آمد در کربلا و دیگر با حالت التماس، آقا یک کاری کنید الان اوضاع می گویند اینطور است، به ما اطلاع دادند که حتی نمی گذارند الان کسی حتی یک قطره آب هم ببرد نمی دانم خیلی مسئله، مسئله مشکل شده و همه نگران شدند، جدا نگرانند دولت هم دست بر نمی دارد و او هم دارد کار خودش را می کند و خلاصه پای قضیه ایستاده، و خیلی چیز می کرد.

مرحوم آقا می گفتند که آقای حداد سرشان را، ایشان هم بودند، در همان موقع مرحوم آقا کربلا بودند، یعنی وقتی که این قضیه را برای ما تعریف می کردند خودشان هم از سفر که آمده بودند این قضیه را در یک جمع دوستان می گفتند، خیلی من کوچک بودم، ۵۰ سال پیش، بله حدود ۵۰ سال پیش، همان زمان عبد السلام دیگر، زمان عبد السلام عارف بوده حالا هر کی بوده در همان زمان بوده.

ایشان می گفتند که ما همینطور نشسته بودیم یک دفعه آقای حداد سرشان را بلند کردند و گفتند إِنَّ اللَّهَ

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿البقرة، ۲۰﴾، هیچی عبد الجلیل آن شخص چیز آمد بیرون گفتند حصر را برداشتند و تمام شد.

خب این کیه؟ این کار یک عارف است دیگر، یک عارف می تواند، خب خیلی خب، بسیار خب آقایانی که شما در صدر بهشت جا دارید بسم الله!!، شماها که...! بسم الله این گوی و این میدان.

آنوقت این موقع ها باید دست به دامان اولیا بشویم! ها؟ بعد بلند شویم بر علیه شان مقاله بدهیم، اینها وحدت وجودی هستند، اینها کافر هستند و اینها چی چی هستند، موقع حصر که می شود آقا دستمان به دامنمان دارد کار به اینجاها می کشد، اینطوری است؟ یک خرده انصاف هم خوب چیزی است، انصاف خوب چیزی است.

خب اینها مگر این کارها را انجام نمی دادند؟ بسیار خب، اما این کارها، از کجا دارد این قدرت می آید؟ این علم از کجا دارد می آید؟ این که دارد می گوید إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿البقرة، ۲۰﴾، از کجا دارد این مقام قدرت را نزول می دهد در عالم و می اندازد در کله آنهايي که در آنجا هستند و تلفن می کنند آقا این...، از کجا این مسئله دارد سرچشمه می گیرد؟ از آنجا دارد سرچشمه می گیرد، این از خودش انجام نمی دهد، قدرت، قدرت این نیست، این یک پشه را هم نمی تواند از خودش دور کند، یک پشه را هم نمی تواند از خودش دور کند، حرفش این است، مکتبش این است، حرف حسابش اصلا این است، مانمی خواهیم...، ما می گوییم نه! قدرت تو است، تو دعا کردی تو، همان تو بودی دعا کردی، خدا را گذاشتیم کنار! او خدای مظلوم بیچاره، گذاشتیم کنار نه، آقای حداد، آقای حداد دعا کرد حصر را برداشتند، آقای حداد دعا کرد رفع چیز کردند، چرا نمی گویی او کرده؟ و از این که ما مطلب را به این نسبت می دهیم خوشحال نمی شود ناراحت هم می شود، می گوید کی این کله پوک تو چیز می فهمد؟! کی می فهمد که من نکردم؟ می فرمود، ما خودمان می شنیدیم ازشون، ما خودمان می شنیدیم، اینها را خودمان ازشون دیدیم.

کی این کله پوک تو آدم می شود؟! کی ما هر چی می گوییم واقع می پندارد؟ یک وقتی، یک اجلی برای این قضیه...، ما نه، آقای حداد دعا کرد و چیز شد، تمام هنر آقای حداد این بود که به مقامی رسید که صفر شد، این هنر ایشان بود، تمام هنر امام سجاد علیه السلام این بود که آمد آمد آمد آمد رسید، صد و نود و نه و نود و هشت و نود و هفت و آمد پایین، نود و شش و پنج و چهار و هشتاد و هفتاد و چهل و سی، دوازده، هشت، هفت، شش و باز هم هنوز مانده، چهار و سه و دو و یک، نیم و صفر، حالا که صفر شد تمام عالم را می تواند عوض بکند، تمام خلایق را می تواند زیر و رو کند چون صفر شده، ما نه، ما وقتی که از شکم مادر متولد شدیم، خدا رحمت کند همه مادرهای ما را و پدرهای ما را، آنها وسیله خیر شدند که ما در این دنیا بیاییم و بیفتیم به جون مردم دیگر، آنها وسیله بودند.

ما وقتی که متولد شدیم آن موقع ما صفر بودیم، منتهی آن صفر با آن صفر فرق می‌کند و یک اختلافی دارد که حالا جایش نیست، بعد که هی بزرگ شدیم و هی بهمون اضافه شد، شدیم یک و دو، شدیم دو سالگی، شدیم دو و پنج، نمی‌دانم نمره‌مان شد مثلا ۶۰، به سی سالگی رسیدیم شد یک میلیون و دویست، همینطوری مضاعف و ضربداری می‌رفتیم بالا! بعضی‌ها رسیدند به یک مقام عظیمی که یک رقم بگذاری اول و صفر تا طهران هم بچینی به آن مقام و مرتبه آنها نمی‌رسد، اینها خیلی مقام دارند، اینها مقام عالم و همه را حیازت کردند، هر چی آنها آمدند پایین و آمدند پایین و هی از رقم کم کردند، اینها هی بر ارقام اضافه کردند، هی اضافه، نگاهش می‌کنی اوه اوه وای وای وای! چه خبر است! آقا نمره‌ات چنده؟ نمره؟ نمره بی‌نهایت است، عدد جبری دیدید؟ به اضافه بی‌نهایت، اصلا بی‌نهایتی است.

ما متصل به بی‌نهایت شدیم! درسته؟ اینها را همه را باید بگذاریم کنار، از بی‌نهایت بیایم پایین، بیایم پایین، بیایم پایین، تا وقتی رسیدیم، ها داره نمره می‌شه بیست، داره می‌شه پانزده، هی داریم کم کم تجدیدی می‌آوریم و می‌شود زیر ده و هشت و اینها تجدیدی است ولی تجدیدی نیست‌ها، این قبولی است، این عکس تجدیدی است.

امام سجاد علیه السلام رسید به صفر، حالا که رسید به صفر حالا شد امام، حالا شدی امام، حالا فهمیدی فقط قدرت یکی است، تابحال اینجور نبود، حالا ما راجع به خودمان می‌گوییم حضرت سجاد علیه السلام که نعوذبالله او از همان اول این مسائل درش....، ما خودمان را می‌گوییم، بالاخره ما که اینجور نیستیم، ما که مثل ائمه نیستیم، تا حالا ما قدرت را در خود می‌دیدیم، شوخی می‌کردیم یک خرده جدی فکر کنیم می‌بینیم نه یک چیزهایی هست، غیر خدا هم یک چیزی واسه خودمان گذاشتیم و قایم کردیم، از حرفایمان اینجور بر نمی‌آید، در تنهایی فکر کنیم به خودمان، به مسائل، اینطور نمی‌فهمیم؟ از حرفهایمان، از کارهایمان، از عکس العمل‌هایمان، عکس العمل در قبال حرفهای مردم، عکس العمل در مقابل....، به مطلب من دارند اعتراض می‌کنند؟ به، غلط کرده داره اعتراض می‌کند، صبر کن یک مقاله بنویسم بابایش را می‌دهم دستش، صبر کن به حرف من...؟! به حرف من اومده اعتراض کرده؟ این شیبیشو کیه اصلا بیاید فرض بکن....!!، این یک وجبی اومده حرفهای من را دارد نقد می‌کند، برو بابا من اصلا نگاه به تو....، چیه؟ اینجا یک خرده باقی است، یک خرده نه بیش از یک خرده، باقی است.

مرحوم آقا کتابی نوشته بودند، همان وظیفه فرد مسلمان را، پخش نکرده بودند به دست بعضی‌ها داده بودند، قرار شد پخش نشود، الان نمی‌دانم پخش شده یا نشده؟ مثل اینکه شده دیگه. اون موقع بعضی‌ها آمدند هی به من اصرار کردند و فشار آوردند و تلفن و این چیزها، آقا بیا و نگذار این کتاب پخش بشود، برو به پدرت بگو، ما هم می‌خندیدیم خدایا، خدایا، فقط می‌گفتم **اللهم اهد قومی فانهم لا يعلمون**، چی کار کنیم؟ وقتی

کسی نمی‌فهمد نمی‌فهمد دیگر! چی کارش کنیم؟ یکی آمده بود یک مقاله نوشته بود در یک مجلهٔ بیان، نمی‌دانم مجله برای کی بوده؟ مقاله راجع به این کتاب، ایشان آمده خودش را....، شعار، همش شعار، عزیز من تو که این مقاله را نوشتی، سید عمای فاضل درس خوانده قم و نجف هستی، غیر از آن است؟ به جای شعار دادن بیا بگو کجای این مقاله خلاف است؟ اسم بیاور، اینی که ایشان خلاف گفته، اینی که ایشان شعار می‌دهد، اینی که ایشان حرفهایش مخالف با حرفهای فلانی است، اینها همش شعار است، دست بگذار، آقا این حرفی که ایشان در اینجا زده دروغ است، این حرف راست است، این حرف به این دلیل دروغ است، بسیار خوب، این یک چیزی، حالا به راست و دروغیش کاری نداریم، ولی بالاخره آدم بیاید دست بگذارد که آقا این حرف اینجا به این دلیل دروغ است، آدم بعد می‌آید ثابت می‌کند که دروغ است یا دروغ نیست، کاری ندارد، طرف را می‌آورد آقا گفتی یا نگفتی؟ بعد وقتی که طرف ماند لال شد معلوم است که دروغ گفته دیگر، این که کاری ندارد.

اما اینکه آدم بگوید که آقا این حرف مخالف است، این خودش را اینجا مطرح کرده، اینها چیه؟ شعار است، شعار کار عجزه است، آدم عاجز بلند می‌شود می‌رود چی کار می‌کند؟ شعار می‌دهد، آدمی که دستش پر است که نمی‌آید شعار بدهد، می‌آید مطلب می‌گوید، آقا من آن روز این حرف را زدم، آن روز این حرف را شنیدم، این هم قسم، این هم روش، این هم مباحثه‌اش، دودوتا چهارتا، مشکل حل می‌شود، طرف راست می‌گوید بیا مباحثه کن، بنده آمادگی برای مباحثه دارم، راست می‌گویید بسیار خوب مباحثه می‌کنیم تو این، راست می‌گویی قسم بخور، راست می‌گویی بیا شاهد و فلان، این افرادی که در اینجا هستند شهادت می‌دهند، این دیگر مشکل نیست، اما اینکه همینطوری آقا خلاف گفته، این آنجا این گفته، این آنور...! اینها چیه؟ اینها همه خزعبلات و حرفهای درپیتی است، حرفهای درپیتی یعنی همین، این اصلا ارزش برای تفکر ندارد، طرّهات است و خزعبلات و مزخرفات است، غیر از این است؟.

آمده در این مجله مثلا طرف گفته که آقا نمی‌دانم ایشان خودش را آمده مطرح کرده، در مقابل فلان کس، آمده مطرح کرده و فلان و یک همچنین چیزهای اینقدری، من این را دارم می‌گویم، یادتان است چند شب پیش می‌گفتم رفقا! کار این خدا در این دنیا بی‌حساب نیست، یادتان می‌آید؟ بی‌حساب نیست، حساب دارد، هر بی‌خود بالا رفتنی یک پایین آمدن هم دارد، هر روی زمین بی‌جهت سوار شدنی یک از زمین پایین آمدن هم دارد، بی‌حساب نیست تو اینجا، ما نمی‌گوییم کارها همه درست است، نه، ولی هر چیزی حساب دارد، یعنی آدم وقتی که نگاه می‌کند می‌بیند که همچین شیر تو شیر نیست، قضایا شیر تو شیر نیست، حساب و کتابی هست.

آن طرف آمده بود این مجله را به من نشان داد و گفت بفرما، حالا دیدی، وقتی ما می‌گوییم این کتاب

پخش نشود، آمدند آقا را در این مجله نقد کردند، گفتم این؟ این که نقد نیست، خب بدبخت این را هم نگوید چی بگوید؟ این که دق می کند و می میرد!! بعضی ها می گویند آقا فلان کس راجع به شما این را گفته، گفتم این را نگویند که دق می کنند می میرند، بگذار بگویند، بگذار بگویند، اینقدر ما باید انصاف داشته باشیم، بگذار بگویند این دروغ می گوید عیبی ندارد باشد، اصلا آقا ما دروغ می گوئیم، حالا نمیر تو، سخته نکن، رو کردم به آنطرف، گفتم اگر این هم نگوید بابا می میرد این، بگذار خب اقلا بردارد بگوید این را، دو خط حرف است.

گفت حالا تو برو این را به بابات نشان بده و برو، گفتم باشه ما می رویم و نشان می دهیم، آدم نشان دادم گفتم آقا یک چیز عجیبی آوردن و می گویند که آقا شما را رد کردند و چه کردند و راجع به فلان کتاب، گفتند چی گفتند؟ [دادم] آقا خواندند، یک دفعه گذاشتند قهقهه! حالا ما تازه نخندیدیم، آقا زدند زیر خنده، گفتند همین؟! این همین هنوز توی گوشم هست، همین؟! گفت این که چیزی نیست بابا، این که چیز است مگر؟! بعد این جمله را فرمودند آقا سید محسن برو به اینها بگو من این کتاب را برای اینها نوشتم، من برای کسی نوشتم که تو کله اش فهم است، من اصلا برای اینها نوشتم که اینها آمدند من را رد کردند، بکنند، یک دفعه اینطوری کردند همین؟! انگار مثل اینکه آب دوغ خیاری، حالا سرکه شیرهای، همین؟ این که چیزی نیست، گفت اینقدر هم نگوید خب سخته می کند اقلا خوش باشد که رد کردیم و نیشش باز شود!! عجب داستانی، یک خرده نیشش باز شود که ما رد کردیم و گفتیم فلانی دروغ می گوید، خب باشه بابا بگو باز هم بگو، هی بگو این دروغ می گوید، این فلان می کند، بدبخت اگر به این خوشی ده تا کتاب بنویس.

خورشید که زیر ابر نمی ماند، ماه که زیر ابر نمی ماند، کتمان تا کی؟ بیچاره بدبخت کتمان تا کی؟ من این حرفها را برای تو می گویم که اگر روزنه ای در آن دل سیاهت هنوز هست این روزنه به کار بیفتد، نمی خواهی؟ نخواه، اصراری نیست، مسئله ای نیست.

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ﴿البقرة، ۲۷۲﴾ در اون آیه قرآن مگر نمی فرماید؟ چیه آیه قرآن؟ تو نمی توانی آن قلوب مرده را، مردگان را هدایت کنی، **انک لا تحي الموتى**، کسی را که مرده است نمی توانی ای رسول خدا زنده کنی! این مرده است، قلبش مرده است، چقدر بهت بگویم؟! این ابوسفیان قلبش مرده، این منافق قلبش مرده، این زندیق قلبش مرده، آن کسی که این روایات را خوانده و این درسها را خوانده و عمامه اینقدری گذاشته روی سرش و ادعای مکتب آقا را می کند و پا روی حق می گذارد این قلبش مرده است، من چی بیایم بهت بگویم؟ چی بیایم بگویم؟

خب امام سجاد علیه السلام گارانتی خدا بهش نداده، گفته ما تو را به مقام امامت رساندیم، به مقام امامت رسیدن این نیست که گارانتی، دیگر کار تمام است، هر کاری... نه، تازه امام سجاد علیه السلام مقام عز ربوبی را درک کرده، ها! حالا چه خبر است، حالا درک کرده که مقام عز ربوبی چیه، مقام غیرت ربوبی چیه، مقام

استقلال و استغناء ربوبی چیه، مقام بی‌نیازی و ناز ربوبی حالا چیه، حالا که فهمیده امام سجاد علیه السلام، حضرت می‌فرماید عظم یا سیدی املی، این آرزوی من در سرم زیاد است، یعنی چی؟ یعنی لقاء تو، و بسیار خوب، این لقا پیدا شد ولی استمرارش از کجا؟ کی تضمین داده؟ کی به امام سجاد علیه السلام تضمین داده که این لقاءئی که الان پیدا شده دیگه استمرار داره؟ کی تضمین داده؟ ما خیال می‌کنیم! امام سجاد علیه السلام چیز دیگری می‌فهمد، امام سجاد علیه السلام... این گریه‌هایی که امیر المومنین علیه السلام دارد می‌کند در مسجد کوفه، عرض کردم فیلم بازی نمی‌کند، گریه‌ها را ما این تئاترهایی که، سینما و فلان و این چیزها درست کردند، این گریه‌ها و اینها، فیلم است.

امیر المومنین علیه السلام دیگر فیلم بازی نمی‌کند، امیر المومنین علیه السلام دیگر آن غش‌ها و بیهوشی‌های در نخلستانش که دیگر فیلم نیست، آنها هم فیلم است؟ اینکه فیلم نیست، تئاتر نیست، مناجات‌هایی که دارد می‌کند امیر المومنین علیه السلام، دیگر آن مناجات‌ها که فیلم نیست خوب داریم بابا می‌بینیم دیگر، خودمان هم داریم می‌بینیم ما هم در زمان حیاتمان می‌دیدیم، کیفیت التجاء را در همین سالهای آخر عمر مرحوم آقا، کیفیت التجائشان را به حضرت صاحب الزمان علیه السلام بنده در بعضی از موارد مشاهده می‌کردم که مو بر بدنم راست می‌شد!

گفتم عجب! پدر ما در اواخر عمر اینجوری دارد به حضرت صاحب علیه السلام التجاء می‌کند، یعنی تصویر ما چی بود؟ تصویرم این بود که بابا دیگر اینها کارشان گذشته و مسئله و فلان و دیگر کاری هم به امام زمان علیه السلام ندارند و دیگر خودشان... تازه الان می‌فهمه امام زمان علیه السلام کی هست، تازه الان می‌فهمد این حجت کبری کی است، تازه الان می‌فهمد این ولی خدا کی است، این اولیای خدا، اینها مراتب فهمشان و مراتب علمشان یک دفعه نیست، اینها در خود مراتب، تازه در بقائی که پیدا می‌کنند نسبت به اطلاعشان بر آن مراتب وجود تازه کسب کمال می‌کنند، تازه در آنجا کسب کمال می‌کنند.

مگر ما راجع به رسول الله صلی الله علیه و آله نداریم، **اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارفع درجته**، در تشهد، و ارفع درجته، درجه او را بالا ببر، یعنی الان بعد از هزار و چهارصد سال که از دنیا رفته که البته آنجا اصلاً زمان معنا ندارد، ما تصوراتمان... بعد از ۱۴۰۰ سال می‌گوییم خدایا الان درجه او را بالا ببر، مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله دیگر بالاتر از این چی دارد که دیگر درجه‌اش برود بالا؟ بابا رفت قاب قوسین و همه چی تمام شد دیگر.

نه!، عرض کردم خدمتان شبهای قدر، آن اسماء کلیه، جمالیه و جلالیه پروردگار مگر آنها بی‌انتها است؟ مگر ذات الهی، وجود آن ذات حق، مگر آن متتها دارد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و تمام زوایای خدا را همه را بررسی کرد و همه را خلاصه طول و عرضش و اینها را درآورد و دیگر تمام شد و پرونده خدا

را بست، نه بابا اینطوری نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر لحظه یک وجود جدیدی بر نفس او دارد تحقق پیدا می کند که این وجود با وجود مرتبه قبل تفاوت دارد، و تا خدا خدائی می کند، یعنی تا خدا که امد ندارد، نه ازلا و نه ابداء، ها؟ تا خدا، خدائی می کند این وجود همش در حال چیه؟ در حال گردش و در حال حرکت است، حالا می فهمیم چرا مرحوم آقا در این سالهای آخر توجهشان به حضرت ولی عصر علیه السلام این یک توجه خاصی بوده، آن در آن حالات خودش الان یک مسائلی را دارد مشاهده می کند، نیازش را به حضرت ولی عصر علیه السلام الان دارد تازه ارزیابی می کند، احتیاجش را الان دارد در آنجا...، آن احتیاجی که...، اصلا آن چیزهایی که ما نمی توانیم بفهمیم، ما فقط یک حرکت ظاهری می بینیم.

من سابق وقتی شنیده بودم که مرحوم قاضی رضوان الله علیه خیلی در مطالبشان، در اینها خیلی توجه دارند، نصفه های شب، نیمه های شب، برایم خیلی عجیب بود، خب این اولیا و عرفا خب دیگر اینها مقام معرفت دارند دیگر، اگر اینها نداشته باشند پس کی دارد؟ خب کارشان تمام است، حالا ما بگوییم یک چیزی، خب ما چی می فهمیم؟ ما هر را از بر تشخیص نمی دهیم حالا او مدیم داریم خیال می کنیم امام شناس هم شدیم. اما اینها که دیگر خب...، من برایم جای تعجب بود که این...، بعد حالا اینطور به ذهنم [آمد]، حالا یک توهم و تخیل است نمی دانم، که اینها اصلا در آن مراتب به مسائلی رسیدند که اصلا ما فکرمان نمی تواند بفهمد، ما اصلا فکرمان نمی تواند درک بکند که این چه مقامی را الان دارد مشاهده می کند که به واسطه آن مقام، توجه به آن ذات اقدس، ولایت مقام ولایت، حضرت صاحب علیه السلام، دارد الان پیدا می کند، فقط ما التجاء می بینیم، همینطور که ما التجاء می کنیم که یابن الحسن عجل علی...، این هم دارد فرض بکنید که حالا به یک شکل دیگری، حالا به یک نحو دیگری، حالا یک خرده عمیقتر، یک خرده حالا لطیفتر، یک خرده چیز، اصلا ما نمی فهمیم که این الان در چه حالی دارد استغاثه می کند، ما نمی فهمیم، نمی فهمیم دیگر، خب نمی فهمیم، چون هر چی بخواهیم بررسی بکنیم می بینیم جور در نمی آید، به هر کیفیتی که می خواهیم وارد بشویم.

وقتی که آقا صریحا بفرمایند، از شون سوال بکنند یک شخصی بنده هم حضور داشتم، که موقعیت شما نسبت به حضرت ولی عصر علیه السلام چطور است؟ حضرت [آقا] می فرمایند این بچه ها را داری می بینی در حیاط دارند بازی می کنند من چطور به اینها اشراف دارم، حضرت به من اینطور اشراف دارد، یعنی من در کنار حضرتم، خب وقتی که اینجور هست پس دیگر چی باقی می ماند تهش؟ دیگری چیزی نیست، خب هر چی هست همین است دیگر، همانطوری که من الان دارم این بچه ها را کنترل می کنم همینطور من الان تحت کنترل او هستم و کارهای من زیر نظر چیز، یعنی در کنارش هستم دیگر، اشاره می کنند می گویند بچه ها را نگاه کن، دیگر از این صریح تر و از این نزدیک تر و عامیانه تر شما چی می خواهید فرض بکنید که تصور کنید؟ این دیگر

پایین تر از در حد فهم چیز.

خب وقتی که اینطور است، خب این استغاثه دیگر یعنی چی؟ وقتی که تو در کنار حضرتی، وقتی که معیت داری، وقتی که نفست اتحاد دارد، از اتحاد هم گذشته وحدت دارد، دیگر این استغاثه دیگر معنایش چیه؟ اینها دیگر یک چیزهایی است که دیگر عقل ما قد نمی دهد که بخواهیم در این...! این همان است، این همان گرفتن گارانتی است، این دارد خودش را آنجا وصل می کند چون می داند یک مسائلی را، می داند یک حقایقی را، که تازه فهمیده یک من ماست چقدر کره می دهد! تازه به اینجا رسیده.

خب خوش به حالشان، خوش به حالشان که آنها رفتند و به آن مسائل و آن مبانی رسیدند، ماه رمضان هم تمام شد ظاهراً و ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم!، هفت شهر عشق را، عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم.

وقت گذشت و زمان سپری شد و اوقات به شرح و بیان و وصف او گذشت ولی وقتی که نگاه می کنیم به این مطالب، می بینیم ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم، مطالب راجع به این عبارات و کلمات حضرت، خیلی هایش ماند و توفیق پیدا نکردیم که مسائل را تمام کنیم، و مخصوصاً مطالبی که خب در ضمن این مسائل، دوستان سوال می کنند که حالا انشالله شاید در بعضی از جلسات آینده راجع بهش صحبت بشود.

همانطوری که عرض کردیم توصیه مرحوم آقا در همین شبهای آخر ماه مبارک به شاگردانشان و ارادتمندانشان، به دوستانشان این بود که حال و هوای ماه مبارک را نگذارند به این راحتی از بین برود، در خانه شان، در خانواده شان، و مسائل دوباره عادی بشود، به کارهایی که مردم می کنند نگاه نکنند، مردم منتظرند که ماه مبارک تمام بشود و دیگر اصلاً این بساط ماه جمع بشود و پرونده اش را کنار و دوباره روز از نو و روزی از نو و مسائل روزمره و عادی انجام بشود، نه، توجه کنند نسبت به حالی که در این مدت داشتند و این حال را کش بدهند، ادامه بدهند، با مراقبه شان، با سکوتشان، با خلوتشان، نسبت به این مطالبی که این شبها صحبت شده، رفقا در طول روز و شب فرصتی پیدا می کنند مرور کنند و ببینند که خب تا چقدر این مطالب با سلیقه و ذوق و فکر آنها همخوانی دارد، و اگر به مطلوبی رسیدند پیگیری کنند، و خلاصه یک همچنین فرصتی را که خداوند در این ماه نصیب ما کرده است این فرصت را برای ماههای دیگر ما نگه داریم، و غنیمت بشماریم، مخصوصاً که خب ماههای دیگری که در پیش داریم و مناسباتی که خب هست همه اینها به کمک استمرار این حال و تقویت این حال می آید، مناسبت هایی که هست و خصوصیات که هست.

علی کل حال مطلب و مطلوب ما در این ماه مبارک از پروردگار این است که خدایا گرچه طبق فرمایش حضرت سجاد علیه السلام کارها و رفتار ما نتوانست آن قابلیت عرضه به پیشگاه تو را به دست بیاورد، حداقل دلخوشیم بر اینکه تا حدودی از آنچه را که ائمه در سر و دل و سر و سویدای خود می گذرانند یک تا حدودی

بویی از آنها هم بالاخره به مشام ما رسیده، و همان را از ما بپذیر، همان را از ما بپذیر و ما را بر تقویت آن مدد بفرست، و ما را در تقویت آن کمک کن، و نگذار که آن آتشی که در وجود شعله‌ور شده کم کم رو به خاموشی بگراید و سرد بشود.

اینها دیگر چیزهایی است که ما می‌توانیم از خدای متعال در این ساعات آخر ماه مبارک بخواهیم، روش بزرگان بر این بوده که بعد از ماه مبارک به شکرانه این ضیافت الهی، این شکر خدا را به جا می‌آوردند و شکرانه‌اش زیارت موالیان خود و صاحب اختیاران خود، ائمه علیهم السلام، توسل به حضرت بقیة اللہ ارواحنا فداه و رفتن به مشاهد مشرفه که این دب و دیدن بزرگان و همه اولیاء خدا بوده، همه اولیاء خدا تا آنجایی که بنده سراغ دارم، و اینها می‌رفتند، خود مرحوم آقا در همان زمان که بودند بعد از ماه مشرف می‌شدند به مشهد، حتما و حتما به حرم حضرت عبد العظیم بعد از ماه مبارک مشرف می‌شدند، ایشان خیلی نسبت به حضرت عبد العظیم علیه السلام خیلی عنایت داشتند، هر ماه می‌رفتند، و مخصوصا بعد از ماه مبارک یادم است که ایشان خیلی نسبت به این مسئله توجه داشتند و می‌فرمودند که این حرم حضرت بوی حرم سید الشهداء علیه السلام را می‌دهد، یعنی بی خود نیست آقا، امام آمده فرموده، وقتی امام هادی علیه السلام بفرماید من زار عبد العظیم...، **انت مومن فینا حقا**، خب این کم نیست، و وقتی که داریم که حضرت می‌فرمایند زار عبد العظیم بری کمن زار الحسین بکربلا.

یک وقت من یک جا بودم دیدم یک دانه پلاکارد نوشتند من زار فلان کمن زار حسین بکربلا!، بله! خب اینها چیه؟ اینها همین است دیگر، یعنی آن حقیقت و آن حقیقت ولایت که در سید الشهداء علیه السلام تجلی کرده این الان آینه برای او شده، و شما وقتی که می‌آیی به او نگاه می‌کنی این را داری مشاهده می‌کنی، افرادی که در مشهد هستند، زیارت امام رضا علیه السلام، افرادی که در قم هستند زیارت بی بی فاطمه معصومه سلام الله علیها، و همینطور توفیق پیدا بکنند زیارت حضرت عبد العظیم و زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام، اینها چیزهایی است که مورد دستور بزرگان هست، و اینها باعث می‌شود ارتباط انسان با مقام ولایت وثیق بشود، محکم بشود، رفتن به زیارت امام رضا علیه السلام فقط یک زیارت ضریح و اینها نیست، آمدن و بیعت کردن مجدد است با امام رضا علیه السلام، که امام رضا علیه السلام من به شکرانه این ماه مبارک دارم می‌آیم با شما بیعت کنم، در راهتان، در نفستان، در قدمتان، در خواستتان، در مکتبتان، من را پایدار کنید، سفت کنید و نگه دارید، مرا حفظ کنید، از ضلالت نگه دارید، از خطورات، از فتنه‌های آخر الزمان، از خطرات، از مسائل اجتماعی، غیر اجتماعی من را نگه دارید، نه اینکه بلند شویم برویم زیارت امین الله بخوانیم و بیاییم بیرون، برویم با امام رضا علیه السلام بیعت کنیم، بسپریم، نفس را بسپریم، خود را بسپریم، ولایت آن حضرت را بر ولایت خود برتری و ترجیح بدهیم، اختیار و اراده او را بر اختیار و اراده خود ترجیح بدهیم،

اختیار را از خود سلب کنیم، به او واگذار کنیم، این معنای زیارت است، این معنای زیارت است.  
بزرگان اینطور می‌رفتند زیارت می‌کردند، حالا حداقلش این است و گرنه آنها خب درجات خودشان را دارند، انشالله امیدواریم که خداوند رحمت و لطفش شامل حال ما بشود و گناهان و قصورها و تقصیرها را بر ما ببخشد و به فرموده و عرض حال امام سجاد علیه السلام که خدایا گناهان ما را به حساب نیاور، به همین نفسهای پاک و مطهر و معصوم که قطعا کلام آنها، کلام توست، و نفس آنها نفس توست، و اراده و همت آنها، اراده و همت توست، ما را به آنها ببخشد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد